

295203 - آن که بسیار شک می کند به شکش توجه نمی کند

سوال

سخنی را از شیخ محمد عیش در کتاب «منح الجلیل» خواندم تحت این عنوان: «برای انسان کثیر الشک، غالب شدن ظن شرط نیست زیرا از این کار ناتوان است، و همان شک کافی است». ممکن است معنایش را برایم توضیح دهید؟ عمل به این سخن تا چه حد درست است؟

پاسخ مفصل

«واجب آن - یعنی از واجبات غسل - دلک است» یعنی: کشیدن دست یا چیزی دیگر بر عضوی است که شسته می شود...

و در آن بر اساس قول صحیح غلبه ظن کافی است: یعنی برای انجام آن چه واجب است به اجماع کافی است، و غلبه ظن در حق کسی که مستنکح الشک است شرط نیست زیرا از آن ناتوان است بنابراین همان شک برای او کافی است و واجب است که به آن بی توجهی کند و دارویی جز این ندارد» (منح الجلیل: ۱/۱۲۷).

«استنکاح» نزد اهل فقه در چنین مسائلی به معنای غلبه و کثرت است. دچار استنکاح شک شد یعنی شکش بسیار باشد و بازگردد و بر او غالب شود. این مصطلح نزد مالکیان معروف است.

در «الموسوعة الفقهية الكويتية» (۴/۱۲۸) آمده است:

«در معجم «تاج العروس» و «أساس البلاغة» آمده است: از جمله مجاز است که می گویند: شب چشمانش را استنکاح کرد، یعنی: بر آن غالب شد.

تنها فقیهان مالکی از این لفظ برای معنای غلبه استفاده می کنند و با معنای لغوی آن همراهی می کنند و می گویند: شک او را استنکاح کرد، یعنی بسیار بر او غالب شد.

برخی از فقها این را برای غلبه شک یا کثرت آن به کار می برند به طوری که بر شخص عادت شود.

ضابطه کثرت شک و غلبه شک آن است که روزانه برای شخص تکرار شود و از او جدا نشود.

خطاب در «مواهب الجلیل» (۱/۴۶۶) می گوید:

«مستنکح (کثیر الشک) آن است که در هر وضو یا نمازش دچار شک می‌شود و روزی یک یا دو بار برایش پیش می‌آید و اگر فقط دو یا سه روز یک بار برایش پیش آید، مستنکح نیست».

نتیجه آن که، معنای عبارت وارده در «منح الجلیل» این است که: برای حاصل شدن دلک (دست کشیدن به عضوی که شسته می‌شود) کافی است که بر گمانش غالب شود که دستش را بر عضو شسته شده کشیده است زیرا این برای [اطمینان] از رسیدن آب به محل وضو کافی است.

و این درباره کسی است که کثیرالشک نیست.

اما از شخص کثیر الشک برای حصول طهارت حاصل شدن غلبه ظن خواسته نمی‌شود بلکه همان گمان صرف برای حاصل شدن طهارت کافی است اگرچه گمان غالب نباشد.

زیرا شک زیاد عذری است برای ترک اطمینان یافتن و تاکید. زیرا اگر او را به اطمینان یافتن امر کنیم در حرج شدید واقع می‌شود و شرع بنا بر آسانی و ازاله حرج آمده است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [بقره: ۱۸۵]

(الله برای شما آسانی می‌خواهد و برایتان دشواری نمی‌خواهد).

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ [مائده: ۶]

(الله نمی‌خواهد که بر شما سختی قرار دهد).

چون درمان کثرت شک، بی‌توجهی به آن است و اگر شخص وسواسی به هر شکلی توجه کند شک او بیشتر می‌شود و وسوسه‌اش قوی‌تر.

در دیر در «الشرح الصغير» (۱/ ۱۷۰) می‌گوید: «و اگر شخص غیر مستنکح (کسی که دچار شک بسیار نیست) در این که آب به جایی از بدن او نرسیده شک کرد، باید آن قسمت را با ریختن آب بر آن و دست کشیدن بر آن بشوید.

اما برای مستنکح. یعنی کسی که بسیار دچار شک می‌شود. واجب آن است که به آن بی‌توجهی کند و اگر پی‌گیر وسواس باشد دین او از اساس فاسد می‌شود. از این به الله پناه می‌بریم».

صاوی در حاشیه خود می‌گوید: «این سخن او که «اگر غیر مستنکح شک کند...» یعنی: باید آب را به همه بدن برساند و برای شخصی که دچار کثرت وسواس نیست بنا بر قول مورد اعتماد، غلبه ظن (گمان غالب) کافی است.

این سخن که «بر او واجب است» یعنی به جا نمی آید مگر با یقین یا با غلبه ظن».

عدوی درباره مستنکح (کثیر الشک) و آن چه بر او لازم است می گوید:

«همان شک او کافی است و نیازی به گمان و غلبه گمان ندارد و شستن را تکرار نمی کند» (کفایة الطالب الربانی: ۱/ ۲۱۶).

«برای شخص کثیر الشک واجب است که بی توجهی کند و در حق او غلبه گمان لازم نیست بلکه بر اساس همان تردید عمل می کند و برایش کافی است. این را شیخ ما گفته است» (حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر: ۱/ ۱۳۵).
و گفته اند شخص کثیر الشک بر همان چیزی که به قلبش خطور کرده عمل می کند و از آن چه بعدا به قلبش خطور می کند رویگردانی می کند.

در «التوضیح شرح مختصر ابن الحاجب» (۱/ ۱۶۳) آمده است:

«اما درباره شخص مستنکح همان چیزی که در آغاز به ذهنش می رسد به اتفاق درست است.

منظور وی از مستنکح کسی است که بسیار دچار شک می شود.

اما آن چه درباره معتبر بودن نخستین چیزی که به ذهنش رسیده گفت، این قول برخی از قرویان است و برخی از متاخرین نیز در این قول از آنان پیروی کرده اند. گفته اند: زیرا او در آن چه نخست به ذهنش رسیده ذهنیتش درست بوده اما درباره آن چه بعدا به ذهنش می رسد شبیه غیر عاقلان است.

قول ابن عبدالسلام و ظاهر «المدونة» و دیگران ساقط شدن آن و بی توجهی به هیچیک از آن چه به ذهنش خطور کرده است و این همان چیزی است که برخی از کسانی که به آنان دیدار کرده ایم ترجیحش داده اند. قابل یادآوری است که برخی از فقهای مشرق این سخن را مورد مراجعه قرار داده اند و آن را چنین توجیه می کردند که مستنکح و کسی که مانند اوست، آن چه اول به ذهنش خطور کرده از آن چه بعدا به ذهنش آمده قابل جداسازی نیست و آن چه عملاً موجود است شاهد و مؤید این قول است».

مراجعه کنید به: «التاج والإکلیل» (۱/ ۳۰۱) و (۲/ ۱۹).

والله اعلم.